ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

الحمد للہ والمنہ کہ ترجمہ کتاب ہدایت انتساب نور العیون فی تلخیص سیر الامین المامون المسمی

سرور المحزون

از حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ باہتمام جناب حافظ مولوی محمد عبد الاحد صاحب سلمہ الصمد

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی کشاینده درهای عطا بخشنده خلعتهای هدی و درود و سلام بر محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند هادی راه ظاهر آنکس که راه راست جوید و الزام
با هر بهمه هر کسی که از حد فرمان گذرد و بر آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنان که زنده ساختند سنت او را
تا قیام قیامت میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله له فی الآخرة والاولی که بعض اعزه احباب
و اجله اولی الالباب وفقهم الله لما یحب ویرضی وجعل مآلهم اسنی الدرجات لی از این فقیر ترجمه کتاب نور
العیون فی تلخیص سیر الامین المامون که فراهم آورده علامه زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بسید الناس
است قدس الله سره العزیز در خواستند از اجابت مسئول ایشان چاره نبود و در بعض مواضع بسبب ضعف
روایتی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب بزیادت و نقص و تبدیل تصرف کرد تقبل الله ذلک
منی و منه و جعله خالصا لوجهه الکریم انه قریب مجیب رؤف رحیم و سمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور العیون
پیغامبر ما محمد است صلی الله علیه وسلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر
بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه است و ما بعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار است

و مادر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمنه است بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة و ولادت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه متحقق شد از شهر ربیع الاول از سالی که واقعهٔ فیل در آن بود و بعض گفته‌اند
بتاریخ دوم و بعض گفته اند بتاریخ سوم و بعض گفته اند بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند یا بجمله
شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا
چهارده کنگره و بمرد آتش فارس و بمرده بود پیش از آن بهزار سال و خشک شد چشمهٔ ساوه و شیر داد آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم حلیمه بنت ابی ذویب و نزدیک حلیمه شگافتند سینهٔ آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و
پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد از آن که بیرون آوردند نصیب شیطان را از آنجا و نیز شیر داد آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم ثویبه کنیزک ابی لهب و در کنار داشت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ام ایمن حبشیه که نام
برکه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ام ایمن را میراث یافته بودند از پدر خود عبد الله پس چون کلان
شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه دادند و وفات یافت عبد الله والد آن حضرت صلی الله
علیه وسلم حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در شکم والدهٔ خود بودند و بعض گفته اند که طفل دو ماهه بودند
و بعض گفته اند طفل هفت ماهه و بعض گفته اند طفل هشت ماهه و وفات یافت والدهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حال آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طفل چارساله بودند و بعض گفته اند طفل شش ساله و متکفل پرورش آن
حضرت صلی الله علیه وسلم شد جد آنحضرت عبد المطلب چون عمر شریف به هشت سال و دو ماه و ده روز رسید
عبد المطلب وفات یافت پس متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد ابوطالب چون عمر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم به دوازده سال و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون
بشهر بصری رسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحیرا راهب دید و شناخت بعلاماتی که میدانست پس پیش آن
حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفت و گفت این رسول رب العالمین است
خواهد فرستاد این را خدا تعالی تا رحمت باشد جهانیان را هر آئینه وقتیکه شما آمدید نماند هیچ سنگی و نه درختی
مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمی کنند مگر پیغمبر را و هر آئینه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت
ابوطالب را اگر ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بمکه باز فرستاد بعد از آن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجه در
تجارتی که برای خدیجه بود پیش از آن که در عقد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آید پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند

آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیر سایهٔ درختی نزدیک صومعهٔ راهبی پس گفت آن راهب که فرود نیامده است به این
درخت هیچگاه مگر پیغامبری گفت میسره که چون نیم روز میشد وگرمی بنهایت میرسید دو فرشته فرود می آمده و بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سایه می کردند و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان سفر رجوع کردند و نکاح آوردند خدیجه
بنت خویلد را و دران حال عمر شریف بست و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و
چون عمر شریف به سی و پنج سال رسیده حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بدست شریف خود و چون
عمر شریف بچهل سال و یکروز رسید خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فرستاد به نبوت و انذار و بشارت و آمد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من خواننده نیستم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنهایت رسید شفقت من بعد ازان مرا بگذاشت
پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خواننده نیستم باز مرا تنگ در بر گرفت و در نوبت سوم گفت اقرأ باسم ربک
الذی خلق تا قوله تعالی مالم یعلم و ابتدای نبوت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد
ازان ببانگ بلند اظهار کردند حکم خدای تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکوخواهی قوم دریغ نداشتند
اهل مکه از فرط بیدانشی بایذا برخاستند و محاصره کردند آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در شعب پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اقامت کردند در آنجا و در محاصره مدتی کم از سه سال و اهلبیت نیز در محاصره ماندند بعد ازان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از محاصره و دران وقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد ازان
به هشت ماه و بست و یک روز وفات یافت ابوطالب و وفات یافت خدیجه بعد ابیطالب به ۳ روز چون عمر
شریف به پنجاه سال و سه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جن نصیبین آمدند و اسلام آوردند
و چون عمر شریف به پنجاه و یک سال و نه ماه رسید خدای تعالی آن حضرت را بمعراج مخصوص گردانید نخست
از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد ازان براق حاضر کردند پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بران سوار شدند بعد ازان برداشته شدند آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسوی آسمانها
و فرض گردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی
مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند ده
سال تمام بعد ازان متوفی شدند هم در آنجا و در تاریخهای مذکوره علما را اقوال مختلفه هست که در کتب مطول
توان یافت و آنچه در ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک بیت چیست پنج اقوال بیست و هفت کارزار

غار حرا بر دوران کوهی است بجانب مکه دران غار است ۱۲ ق

کردند از انجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر و طائف و بقولی در وادی
القری و غابه و بنی نضیر نیز کارزار واقع شده بود و بودند بعوث آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب به پنجاه و
بعث عبارت از انست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری بجانبی فرستند و خود در ان لشکر نباشند و
حج گزاردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان که حج فرض شد یکبار و قبل ازان دو بار حج گزارده بودند
و بیرون آمدند از خانه خود در حجة الوداع در روز شنبه بعد ازان که شانه کردند و روغن و خوشبوے در بدن
مالیدند پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آنجا شب گذرانیدند و فرمودند امشب آینده آمد از جانب پروردگار
من و گفت نماز کن درین وادی مبارک و بگو عمرة فی حجة حاصل معنے این کلمه آنست که نیت حج و عمره هر دو
کن و این را در فقه قران گویند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه
روز یکشنبه وقت صبح از جانب کداء و طواف کردند برای قدوم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و باهستگی
رفتند چهار بار بعد ازان بیرون آمدند بسوی صفا و سواره میدویدند در وسط وادی بعد ازان امر کردند کسانی را
که هدی همراه خود نیاورده بودند بانکه فسخ کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس
چون روز ترویه رسید و آن تاریخ هشتم ست از ماه ذیحجه توجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد روان شدند بسوی عرفه
و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرفه خیمه برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وادی نمره
که طرف وادی عرفات ست زده بودند پس دران خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زائل
شد آنجا خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعت جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد ازان روان شدند
بسوی موقف که وسط وادی عرفات ست و آنجا پیوسته دعا و تهلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد
ازان روان شدند بسوی مزدلفه بعد غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزاردند بعد ازان وقوف
کردند در مشعر الحرام تا آنکه بر روشن شد وقت بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس
انداختند در جمرة العقبه هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاده هر سه جمره را هفت
هفت سنگریزه ابتدا میکردند بان جمره که متصل خیف ست و خیف زمین نشیب را گویند و مراد این جا
جائی ست که مسجد منی دران واقع ست بعد ازان بجمره میانه بعد ازان بجمره عقبه و دراز میکردند دعا را نزدیک
جمره اولی و ثانیه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نحر کردند ... روز ... و روان شدند ... کعبه

وطواف کردند بهفت شوط بعد ازان بسقایه آمدند و آنجائیست که آب زمزم دران جمع میکنند پس ازانجا آب خواستند و تناول فرمودند بعد ازان بمنی رجوع کردند و چون سوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند و بمحصب فرود آمدند و ازانجا امر کردند عائشه رضی الله عنها را که از تنعیم احرام بسته عمره تمام کند و بعد ازان امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف وداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس چهار بودند همه در ماه ذی قعده و بودند آنحضرت میانه قد سفید رنگ آمیخته بسرخی در میان هر دو شانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدری بعد بود موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسیدند بنرمهٔ گوش و بحد پیری نرسیده بودند و در سر و ریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیست موی سفید بودند پر روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند ماه شب چهاردهم نیک تن و معتدل بدن بودند اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم مهابت و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر می شد بر آن حضرت صلعم لطف و نازکی اگر کسے از دور میدید جمال و نازکی ادراک میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی می فهمید شیرین گفتار بودند آنحضرت صلعم و کشاده پیشانی دراز و باریک ابرو غیر پیوسته بلند بینی نرم رخسار کشاده دهان روشن و کشاده دندان میان دو شانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم نبوت بود و می گفت صفت کنندهٔ آن حضرت صلعم که ندیده ام پیش ازان حضرت و نه بعد آنحضرت صلعم مثل آن حضرت و آن حضرت صلعم فرمودند نام من محمد است و احمد و ماحی که بسبب من نابود می کند خدای تعالی کفر را و حاشر که پیش از همه محشور خواهم شد و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد شد و در روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمة و نبی الملحمه نیز آمده و خدای تعالی آن حضرت را سمی ساخت به بشیر و نذیر و رؤف و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و احمد و طه و یس و مزمل و مدثر و عبده در آیهٔ سبحان الذی اسری بعبده لیلاً و عبد الله در آیهٔ و انه لما قام عبد الله یدعوه و منذر در آیهٔ انما انت منذر و اسمای دیگر نیز علما ذکر کرده اند و این اسما همه بیان صفات آن حضرت ست صلعم و سوال کرده شد عائشه رضی الله عنها از خلق آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت بود خلق آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرآن مجید بخشم می آمدند بر وفق غضب قرآن و خوشنود می شدند بر حسب خوشنودی قرآن و بخشم نمی آمدند برای نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود لیکن وقتیکه ضائع کرده می شد حقے از حقوق خدای تعالے انتقام می کشیدند محض برای خدا و چون بخشم می آمدند هیچکس تاب خشم آن حضرت صلے الله علیه وسلم نمیداشت و بودند آنحضرت شجاع ترین مردم

وسخی ترین وکریم ترین ایشان هرگز نه بود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهم و شب نمی ماند در
خانهٔ آن حضرت صلعم دیناری و نه درهمی و اگر باقی می ماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بگیرد و بناگاه شب می شد
هرگز بخانهٔ خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند از آن چیز و برسانند آنرا بمستحقان و هرگز نمی گرفتند از آنچه
الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یکسالهٔ اهل خود از ارزان ترین جنسی که بدست می آمد
مثل خرما و جو بعد از آن ایثار میکردند دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیانا محتاج می شدند بقوت
پیش از گذشتن سال و آن حضرت صلعم بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین ایشان در عهد
و نرم ترین ایشان در خصلت ها و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم ترین مردم و با حیاتر از دختر ناکتخدا که
در پردهٔ خود باشد و فرو اندازندهٔ نظر بر زمین بود و نظر آنحضرت صلعم بسوی زمین زیاده تر از نظر آن حضرت صلعم
بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوشهٔ چشم بود و بودند بسیارترین مردم باعتبار تواضع
قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله
کج میساختند آوند را برای گربه پس بر نمیداشتند آن را تا وقتیکه سیراب شود آن گربه از غایت شفقت
و بودند عفیف ترین مردم یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب نبودند و بسیارترین مردم در گرامی داشتن
یاران خود دراز نمیکردند پای مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب
ازدحام تنگ میشد و زانوی آنحضرت صلعم بیشتر نمی شد از زانوی همنشین خود هر که آنحضرت را بناگاه دیدی
هیبت خوردی و هر که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را صلعم رفیقان بودند که پیوسته
گرداگرد آنحضرت صلعم بودندی اگر آنحضرت صلعم چیزی میفرمودند ایشان خاموش شدندی تا سخن آنحضرت
صلعم بشنوند و اگر بچیزی امر میفرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان آنحضرت صلعم ابتدا بسلام می کردند با
هر که ملاقات می نمودند و تزیین تجمل میکردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و خبر
میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند و اگر در
سفر رفته بودی برای او دعا میکردند و اگر مرده بودی در حق وی انا لله و انا الیه راجعون میگفتند و از پس
او دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که آزرده شده است بسوی او میرفتند تا آنکه داخل شوند بر وی
در خانهٔ وی و بیرون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و میخوردند ضیافت ایشان را و استمالت میکردند
دل اشراف قوم را و گرامی میداشتند اهل فضل را و دریغ نمیداشتند تازه روئی از هیچکس و قبول میکردند

عذر عذر آرنده توانا و ناتوان نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیگذاشتند
هیچکس را که پس پشت آنحضرت صلعم راه رود و میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیگذاشتند هیچکس را
که پیاده رود همراه آنحضرت صلعم وقتیکه سواره میرفتند تا آنکه او را نیز سوار کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع
کردی میفرمودند از من پیشتر رو تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آن حضرت صلعم بودی و
آنحضرت را صلعم غلامان و کنیزکان بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران جماعه بلندی و تمیز نمیکردند در خوردنی
و پوشیدنی انس گفت رضی الله عنه که خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نه داشتم
با آنحضرت صلعم در حضر نه و در سفر مگر خدمت آنحضرت صلعم را بسیار بود از خدمت من آن حضرت صلی الله علیه وسلم
را هیچگاه نه گفتند مرا اف و آن کلمه تنگدلی و ناخوشی ست و نه فرمودند چیزے را که کردم چرا کردی و نه چیزے
بهندی اون ۱۲
را که نکردم چرا نه کردی و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس امر کردند بدرست ساختن گوسفندی
پس شخصی گفت ذبح این بر ذمه من دیگرے گفت پوست کندن این بر ذمه من دیگرے گفت پختن این بر ذمه
من آنحضرت صلعم فرمودند هیزم آوردن همه بر ذمه من آن جماعه عرض کردند که بجاے آن حضرت صلعم ما
عوض ۱۲
این کار را کفایت کنیم فرمودند میدانم که شما بجای من کفایت توانید کرد و لیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم
و بلندی جویم بر شما هر آئینه حق تعالی مکروه میدارد از بنده خود این خصلت را که متمیز باشد از میان یاران
خود و بعد از ان ایستادند و جمع کردند هیمه را و بودند آنحضرت صلعم در سفری پس فرود آمدند از اشتر بسوی نماز بعد
ازان رجوع کردند بسوی اشتر پس بعض اصحاب آنحضرت عرض کردند یا رسول الله کجا میروید فرمودند میخواهم
که بند کنم پای اشتر خود را عرض کردند که ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردمان اگرچه
در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلعم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر الله تعالی و چون میرسیدند بجا
می نشستند همانجا که منتهی میشد مجلس یعنی اول که بمجلس میرسیدند همانجا می نشستند و قصد صدر مجلس نمیکردند و باین
خصلت امر میکردند مسلمین را هر یکی را از همنشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکرام و توجه
مبذول میداشتند نمیدانست همنشین آنحضرت که کسی گرامی ترست از وی نزدیک آنحضرت صلعم یعنی بوجهے
با هر یکی بشاشت میکردند که هر کسے میدانست که وی گرامی ترست و اگر کسے با آنحضرت صلعم می نشست آنحضرت صلعم
برمیخاستند ازان مجلس تا آنکه آن شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتے پیش آید پس طلب اذن می کردند از وی و روبروی
کسی نے گفتند آنچه وی ناخوش دارد و مقابله نمی کردند بدخوئے و بے ادبی کسی را بمانند آن بلکه عفو میکردند

و در میگذشتند و عیادت بیماران میکردند و فقیران را دوست میداشتند و با ایشان همنشینی میکردند
و بر جنازهٔ ایشان حاضر میشدند و حقیر نمی دانستند هیچ فقیر را بسبب فقر او و هیبت نمی خوردند از هیچ
پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند نعمت الهی را اگرچه اندک باشد و نکوهش یاد نمی کردند
از آن نعمت هیچ خصلت را هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول کردند و الا
ترک نمودند و خبرداری احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روئی هیچ وقت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمیگذشت
در غیر عمل برای خدا تعالی یا اشتغال بحاجت ضروری و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار
کردند آسان ترین آنها الا آنکه در وے قطع رحم باشد و اگر قطع رحم مے بود از وی دورترین مردم بودندی
یعنی بابلغ وجوه از وی احتراز میکردند میدوختند پاپوش خود را و پیوند میکردند جامهٔ خود را و سوار میشدند
بر اسپ و اشتر و دراز گوش و ردیف میساختند پس پشت خود غلام و غیره آن را و مسح میکردند روے
اسپ خود را بگوشهٔ آستین خود یا به گوشهٔ چادر خود و آنحضرت دوست می داشتند فال را و ناپسند میکردند
طیره را و فال عبارت از آن ست که کسی چون بکارے متوجه شود و کلمهٔ نیک بگوش وے رسد مثل یا راشد
و یا سالم باستماع آن خوش وقت شود و طیره عبارت از شگون بدست که از گذشتن حیوانات بجانب
راست و چپ یا آواز کردن زاغ و مانند آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آنرا دوست میداشتند
میفرمودند الحمد لله رب العالمین و چون حاصل میشد چیزے که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله
علی کل حال و چون بعد فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند
الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و اروانا و جعلنا مسلمین و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم رو بقبله بودی
بسیار میکردند ذکر و کم میگفتند سخن بیهوده و دراز میکردند نماز را و کوتاه می ساختند خطبه را و طلب
مغفرت می کردند از خدائے تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده می شد سینهٔ مبارک را در حال نماز
آوازی مثل آواز جوش دیگ مس بسبب بکا و آنحضرت صلعم روزه میداشتند روز دوشنبه و روز پنجشنبه
و سه روز از هر ماه و روز عاشورا و کم بود که روز جمعه بے روزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان
چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که در خواب میرفتند
چشمان آن حضرت صلے الله علیه و سلم و نمی خفت دل آنحضرت صلعم بسبب انتظار وحی و متوجه شدن

بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلعم و غطیط از آنحضرت ظاهر نمیشد و آنحضرت
منکر ست که از بعض خفتگان شنیده میشود و چون میدیدند در خواب چیزی که نپسندیدند میکردند می گفتند هو الله (قدر بهندی خراٹے ۱۲) (سلیسا آواز دم گرفتن ۱۲)
لا شریک له و چون بمحل خفتن آرام میگرفتند میگفتند رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک و چون بیدار میشدند
می گفتند الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و نمیخوردند صدقه و تناول میکردند هدیه را و صدقه
آنست که برای طلب ثواب بفقیران و میدهند و خصوصیت این شخص منظور نباشد و هدیه آنست که برای اکرام
این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرستاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمقابله
آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت میکردند و تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت
جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بی طاقت نشوند خدا تعالی آن حضرت را صلعم کلید خزانهای زمین عطا کرده
بود پس آن را قبول نکردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت صلعم خورده اند نان باسرکه و فرمودند نیک
نان خورش ست سرکه و خورده اند گوشت ماکیان و حباری و آن طائری ست معروف و دوست میداشتند
کدو را و گوشت دست و فرمودند بخورید زیت و در بدن مالید او را هر آئینه که وی درخت مبارک ست (سرخاب ۱۲)
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخوردند به سه انگشت و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتان را و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم خورده اند نان جو را با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و بادرنگ را با خرمای تر و خرما (ابهام وسبابه ووسطی ۱۲)
را با مسکه و رغبت میداشتند با شیرینی و شهد و آب نشسته میخوردند و در میان آب نوشیدن سه بار آوند را از
دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقی مانده را باصحاب عنایت کنند از جانب راست خود
شروع میکردند یکبار شیر آشامیدند آنگاه فرمودند هر که چیزی ماکولات خورد باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا
منه و هر که شیر آشامد باید که بعد از آن بگوید اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه و فرمودند نیست چیزی که کفایت
کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آن حضرت صلی الله علیه وسلم می پوشیدند جامه پشمین و
در پا میکردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمی کردند در پوشیدنی و بهترین جامه ها نزدیک آنحضرت
صلعم قمیص بود و چون جامه نو می پوشیدند می گفتند اللهم لک الحمد کما البستنه و اسالک خیره و خیر
ما صنع له و خوش می شدند از جامه های سبز و احیانا یک چادر می پوشیدند که جسد آن بر آن حضرت نبود
می بستند و دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گزاردند در آن یک چادر باین کیفیت و آن حضرت
دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شمله و می پوشیدند روز جمعه چادر

سرخ بعضی گفته اند آن چادر مخطط بود بخطوط سرخ و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله
بود در خنصر دست راست و گاهی در خنصر دست چپ و خنصر نام خردترین انگشتان است و دوست میداشتند
خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و می فرمودند هر آئینه الله تعالی نهاده است لذت من در زنان
و خوشبو و گردانیده است سردی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالیه و آن
خوشبوئی ست مرکب و نیز مشک را تنها و بخور می گرفتند از عود و کافور و سرمه میکردند باثمد و آن
قسم اعلی ست از اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی
سرمه می کردند در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند دهن را در سر و ریش خود و استعمال دهن میکردند
(روغن زیت وغیره ۱۲)
یک روز در میان و سرمه میکردند برعایت عدد طاق و دوست می داشتند ابتدا کردن از جانب
راست در شانه کردن و نعلین پوشیدن و طهارت کردن و در همه کار و نظر می کردند در آئینه و در
سفر از آن حضرت جدا نمی شد چند چیز شیشه دهن و سرمه دان و آئینه و شانه و مقراض و مسواک و
سوزن و رشته و آن حضرت صلعم مسواک میکردند شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب چون
بتهجد برمیخاستند و وقت برآمدن برای نماز صبح و آن حضرت صلعم حجامت می کردند یعنی خون میکشانیدند
و آن حضرت مزاح میکردند و نمی گفتند در مزاح مگر سخنی راست یکبار شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا
(خوش طبعی ۱۲)
رسول الله سوار کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچه ماده شتر گفت بچه مرا نتواند برداشت آنزمان
ویرا گفتند نمی باشد شتر مگر بچه ماده شتر و دیگر بار زنی بخدمت آن حضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر
من بیمار ست و وی حضرت را صلعم می طلبد فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی ست مراد
آن حضرت صلی الله علیه وسلم سفیدی معمولی چشم بود و آن زن سفیدی نا معلوم که مانع نظر باشد فهمید پس
بازگشت آن زن و بکشاد چشم شوهر خود و شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من میکشائی گفت خبر داده است
مرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم که در چشم تو سفیدیست شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی ست
و زن دیگر بخدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی
تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه
کنان از مجلس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بازگشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت
در حالت پیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت در آید هر آئینه خدا تعالی میفرماید انا انشانا

هن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا معنی این آیت بحسب اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم
مومنات را پیدا کردن دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان از دختران جوان والله اعلم آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نخست در عقد نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و سابقا این قصه مذکور شد بعد ازان سوده بنت
زمعه را و وی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر شد و آنحضرت خواستند که طلاق دهند وی را پس
نوبت خود بعائشه داد و گفت مرا بمردان هیچ کار نیست مقصود من آنست که برانگیخته شوم در ازواج
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان عائشه بنت ابی بکر صدیق را بنکاح آوردند در مکه پیش از هجرت
بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال در ماه شوال و وی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی نه ساله بود و آنحضرت
وفات یافتند و وی هژده ساله بود و وی وفات یافت بمدینه هفدهم رمضان سنه پنجاه و هشتم و در
بقیع مدفون شد و غیر این نیز نقل کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ بکر را بجز عائشه تزویج
نکرده اند و کنیت وی ام عبدالله است بعد ازان حفصه بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند بروایتی آمده
که آنحضرت وی را طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل و گفت که خدایتعالی شما را میفرماید که رجعت کنید
وی را که حفصه بسیار روزه دار و نماز گزار است و بروایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجعت کردند
بجهة مهربانی بر عمر رضی الله عنه والله اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و وی در آنوقت
در حبشه بود و مهر داد او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نجاشی پادشاه حبشه چارصد دینار و متولی
نکاح او شد عثمان بن عفان و بقولی خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل و چهارم و بنکاح
آوردند ام سلمه را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و وی آخرین ازواج آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم در وفات و بقولی آخرین همه میمونه بوده است و بنکاح آوردند زینب بنت جحش را
و وی دختر عمه آنحضرت بود و اولا در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت صلعم آمد بعد ازان زید طلاقش
داد آنگاه در ازواج طاهرات داخل شد وفات یافت بمدینه سال بستم و وی اولین ازواج آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم در وفات بعد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم و اولین کسیست که برداشته شد بر
نعش مراد از نعش آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گهواره تا باستر باشد و بنکاح
آوردند جویریه بنت حارث را و وی در غزوه بنی مصطلق اسیر شده بود پس در حصه ثابت بن قیس

بیان ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

افتاد او مکاتبتش ساخت پس بخدمت آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن
خوش شکل بود آنحضرت فرمودند آیا نکنم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهم ترا وی
باینمعنی راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند وفات یافت
بسال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند صفیه را و وی از اولاد حضرت هارون بود اسیر شد در غزوه خیبر
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزادش کردند و آزاد کردن مهر او ساختند وفات یافت سال پنجاهم و
بنکاح آوردند میمونه را و وی خاله خالد بن الولید و عبد الله بن عباس ست وفات یافت همانجا که
آنحضرت آنجا او را بنکاح آورده بودند نام آن موضع سرف ست سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و ششم
و بر تقدیر اخیر آخر ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد در وفات و این جماعه مذکورات آنانند که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم باقی
مانده بودند غیر خدیجه و بنکاح آوردند زینب بنت خزیمه را سال سوم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زنده نماند مگر اندکی دو ماه یا سه ماه آنگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آن حضرت صلعم آنها
را بنکاح آوردند یا خطبه کردند و این امر بانجام نرسید از آنجمله فاطمه بنت ضحاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را بنکاح آوردند و چون آیه تخییر نازل شد وی را تخییر کردند در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرت او را جدا ساختند بعد از ان پشک شتر
التقاط میکرد و گفت من بدبختم که اختیار کردم دنیا را و از آنجمله شراف خواهر دحیه کلبی بزنی خواستند او را
و دخول نکردند و خوله بنت هذیل و وی همان ست که بخشیده نفس خود را بآن حضرت صلی الله علیه وسلم
یعنی بغیر مهر در نکاح آمد و بقولی بخشنده نفس خود ام شریک بود و اسماء جونیه گویند چون آنحضرت خواستند
که دست بوی رسانند گفت اعوذ بالله منک بخدا می پناهم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفارقت کردند
و عمره بنت یزید و زنی از غفار و عالیه بنت ظبیان و اینهمه را طلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت در گذشت
هم و پیش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آن حضرت خواستند که
نزدیک شوند فرمود هبی لی نفسک نفس خود بمن ده گفت هیچ زن رئیسه نفس خود را ببازاری میدهد
آنحضرت او را جدا ساختند و خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبود
چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده

ازین آنست که گاهی بیمار نشده است فرمودند او را نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر
ازدواج آن حضرت پانصد درهم هر زنی را و این قول صحیح اقوال است مگر صفیه و ام حبیبه چنانکه گذشت
از اولاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی قاسم است و کنیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بنام وی بود پس آنحضرت را ابوالقاسم میگفتند و عبد الله که طیب طاهر هر دو لقب وی است و بقولی طیب
غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و فاطمه خرد ترین دختران آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و این
پسران همه در پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند و این جماعه
همه از بطن خدیجه بودند بعد از آن از بطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا شد و طفل هفتاد روزه شده
درگذشت و بقولی هفت ماهه و بقولی هیژده ماهه و اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وفات یافتند الا فاطمه که وفات وی بعد آنحضرت بود بشش ماه پس زینب در نکاح ابی العاص
بود و بزاد برای وی پسری علی نام که در حالت صغر درگذشت و دختری امامه نام که چون جوان شد
امیر المومنین علی او را بنکاح آورد بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل بن الحارث بنکاح آورد و از وی
پسری زاد یحیی نام و فاطمه رضی الله عنها در نکاح امیر المومنین علی بود و بزاد برای وی حسن و حسین و محسن و
رقیه و زینب و ام کلثوم محسن در صغر درگذشت و رقیه نیز قبل بلوغ درگذشت و زینب را عبد الله
بن جعفر بنکاح آورد پس بزاد برای وی پسری علی نام و فرزند یکی دیگر هم و ام کلثوم را
بنکاح آورد امیر المومنین عمر پس پسری زید نام برای او بزاد و بعد عمر عون بن جعفر بزنی خواست
بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود پس بزاد برای او پسری عبد الله نام در صغر سن بگذشت و رقیه
وفات یافت روزی که زید بن الحارثه بشارت فتح بدر بمدینه آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد
ام کلثوم را و وی نیز در عقد عثمان متوفی شد در ماه شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیه نزدیک عتبه
و ام کلثوم نزدیک عتیبه هر دو پسران ابولهب بودند **اسامی اعمام و عمات آنحضرت** صلی الله
علیه وآله وسلم حارث و قثم و زبیر و حمزه و عباس و ابوطالب و عبد الکعبه و حجل و ضرار و غیداق
و ابولهب و صفیه و عاتکه و اروی و ام حکیم و بره و امیمه ازین جماعه اسلام آوردند کس حمزه و
عباس و صفیه **اسامی موالی آنحضرت** صلی الله علیه وسلم زید بن الحارثه و پسر وی اسامه و ثوبان

و ابوکبشه و وی در بدر حاضر بود و روزی که عمر رضی الله عنه خلیفه شد وفات یافت و انیسه و شقران
بقولی وی را آنحضرت صلعم وارث شده بود و ندا ز پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمن بن عوف خرید
کرده بود و رباح و یسار و او را عرنیون کشتند و ابورافع وی را عباس بخدمت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم گذرانیده بود وقتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را آزاد ساختند و در نکاح
وی دادند سلمی را که مولاة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و پس از وی پسری متولد شد عبد الله نام که نویسندهٔ
امیر المومنین علی بود و ابومویهبه و فضاله و وی بشام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آزاد کرده بودند و مدعم که او را رفاعه جذامی گذرانیده بود و وی کشته شد در غزوهٔ وادی
القری و کرکره و او را هوذه بن علی یمامی پیشکش فرستاده بود آنحضرت او را آزاد ساختند و زید جد بلال
بن یسار و عبید و طهمان و مابور قبطی از هدیهٔ مقوقس و واقد یا ابو واقد و هشام و ابوضمیره وی از فی بود
و روز حنین او را آزاد ساختند و ابوعسیب احمر نام و ابوعبید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود و بعد از آن
او را آزاد کرد و شرط نمود با وی که تا زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کند گفت اگر شرط نمیکردی نیز مفارقت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیکردم و ابوهند و انجشه که حدی میگفت شتران را و ابوامامه و بعض اهل سیر شش
از این شمرده اند اسامی کنیزکان آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلمی و ام رافع و رضوی و امیمه و ام ضمیر
و ماریه و شیرین و ام ایمن که برکه نام داشت و در کنار داشته بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و شش
کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و خضره و خویله اسامی خادمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم انس
بن مالک و هند و اسماء دختران حارثه و ربیعه بن کعب اسلمی و عبد الله بن مسعود و عقبه بن عامر و بلال و
سعد و ذو مخمر یا ذو مخبر که برادرزاده یا خواهرزاده نجاشی بود و بکیر بن شداخ لیثی و ابوذر غفاری اسامی
نگاهبانی کنندگان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان بن
عبد قیس و محمد بن مسلمه انصاری روز احد حراست کردند و زبیر روز خندق و عباد بن بشیر و سعد بن ابی
وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی القری و چون این آیت نازل شد والله یعصمک من الناس
موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند اسامی ایلچیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب پادشاهان
روزگار عمرو بن امیه را بسوی نجاشی فرستادند و نجاشی لقب کسی ست که پادشاه حبشه باشد و نام وی اصحمه
بود و ترجمهٔ اصحمه بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامهٔ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر دو چشم خود و فرود

فصل در بیان کنیزکان آنحضرت صلعم

فصل در بیان خادمان آنحضرت صلعم

فصل در بیان پاسبانان آنحضرت صلعم

فصل در بیان ایلچیان آنحضرت صلعم

آمد از تخت و نشست بر زمین و اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیوة آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم سال نہم
پس آنحضرت صلعم غائبانہ بر وی نماز جنازہ گزاردند و دحیۂ کلبی را بسوی پادشاہ روم و وی ہرقل نام داشت
پس ثابت شد نزد یک وی بدلائل نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقصد اسلام کرد قوم وی با وی موافقت
نکردند و ترسید از آنکہ اگر اسلام آرد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد اللہ بن حذافہ را بسوی کسرے
پادشاہ فارس پس کسری پارہ پارہ کرد نامۂ آنحضرت را پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند خدا تعالے
پارہ پارہ کناد پادشاہی او را پس عنقریب کشتہ شد و حاطب ابن ابی بلتعہ را بسوی مقوقس فرستاد و
مقوقس لقب کسی ست کہ مصر و اسکندریہ در تصرف او باشد پس نزدیک آمد باسلام و ہدیہ فرستاد بخدمت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ماریۂ قبطیہ و شیرین و استر سفید کہ دُلدُل نام داشت و لقوے ہزار دینار و
بیست جامہ نیز و عمرو بن العاص را بسوی جیفر و عبد اللہ پسران جلندی پادشاہان عمان پس ہر دو مسلمان
شدند و مانع نیامدند عمرو را از آنکہ از رعیت زکوۃ گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمرو در میان ایشان
می بود تا آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وفات یافتند و سلیط بن عمرو را بسوے ہوذۃ بن علی رئیس یمامہ
پس وی اکرام سلیط کرد و بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ فرستاد کہ چہ نیک چیزی ست آنچہ
شما بسوی وی میخوانید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعض تصرف در امر خلافت دہید پس
آنحضرت صلعم قبول نہ فرمودند و ہوذہ مسلمان نشد و شجاع ابن وہب را بسوی حارث غسانی پادشاہ
بلقا کہ شہریست از شام پس بر تافت نامۂ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و گفت من بالشکر روانہ آن جہتہ میشوم
پادشاہ روم از ینمعنی منع کرد و مہاجر بن امیہ را بسوی حارث حمیری در یمن فرستاد و علاء بن الحضرمی را
بسوی منذر بن ساوی پادشاہ بحرین پس مسلمان شد و ابو موسی اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس
مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاہان ایشان بغیر قتال **اسامی نویسندگان** آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم خلفاء اربعہ و عامر بن فہیرہ و عبد اللہ بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس
و خالد بن سعید و حنظلۃ بن ربیع و زید بن ثابت و معاویہ و شرحبیل بن حسنہ **اسامی نجبای** آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آنانکہ بزیادت عنایت مخصوص بودند خلفای اربعہ و حمزہ و جعفر و ابوذر و مقداد
و سلمان و حذیفہ و عبد اللہ بن مسعود و عمار و بلال **اسامی عشرہ مبشرہ** خلفاے اربعہ و سعد بن ابی
وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و طلحۃ بن عبید اللہ و ابو عبیدۃ بن الجراح و سعید بن

ف اسامی نویسندگان آنحضرت صلعم

ف اسامی مخصوص صحابہ آنحضرت صلعم

ف اسامی عشرہ مبشرہ

زید اسامی دواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اسپان ده راس بودند و اینجا اختلاف هم ست
سکب و بروی روز احد سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الا دست راست که برنگ بدن بود و او را
فربهی مناسب و هموار بدن بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوشوقت
شدند و مرتجز و همان ست آنکه خزیمه بن ثابت در حق او گواهی داد و لزاز از هدایای مقوقس و لحیف هدیه ربیعه
و ظرب هدیه فروه جذامی و ورد هدیه تمیم داری و ضریس و ملاوح و سبحه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند
و سبقت کردند بران سه بار پس دست رسانیدند بر روی وی و گفتند یا انت الا بحر و بحر اسپ کشاده گام
و جلدرو را گویند و از استر سه راس دلدل از هدایا مقوقس و وی اول استری ست که در اسلام بروی سوار شده بود
و فضه قبول فرمودند او را از ابی بکر صدیق و ایلیه هدیه پادشاه ایله و در سرکار آنحضرت صلی الله علیه وسلم دراز گوشی
بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده نشده که از جنس گاو چیزی در سرکار آن حضرت بوده باشد و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بیست ناقه شیردار بودند در غابه و آن موضعی ست قریب مدینه و هاییه فرستادی بسوی
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سعد بن عباده ناقه شیردار از مواشی بنی عقیل و نزدیک آن حضرت صلی الله علیه
وسلم ناقه بود قصوی نام که بروی هجرت کرده بودند و چون وحی نازل میشد بجز وی هیچ چیز بر نمی داشت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم القصوی گویند عضبا و جدعا نیز نام وی ست یکبار روزی باشتر اعرابی دوانیدند شتر
سبقت کرد و آن همی بر مسلمانان شاق آمد آنحضرت صلعم فرمودند لازم است بر الله تعالی که هیچ چیز از امور دنیا
غالب نیاید الا وقتی او را مغلوب سازد و در سرکار آنحضرت صد راس از بز میبود و بزی بود که برای شیر
خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص مهیا کرده بودند و خروسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نه شمشیر بودند از انجمله ذوالفقار که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود و آن حضرت صلی الله
علیه وسلم بخواب دیده اند گویا در طرف وی شکستی افتاده ست و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد و
آن صورت روز احد متحقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و بتار و حتف و از انجمله
شمشیر یا مخذم و رسوب بود و دیگری که از پدر خود میراث یافته بودند و عضب که سعد بن عباده گذرانیده
بود و قضیب که وی اول شمشیری ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حمایل کردند و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چهار نیزه بود نام یکی مثنی و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که بر داشته
میشد روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین و چوبکی بود سر کج بقامت یک ذراع و نیم عصا که وی را

عرجون میگفتند و عصای باریک که او را مشوق میگفتند و چهار کمان و یک ترکش و ترسی که بر روی
صورت کرکس ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سم هدیه آمد آنحضرت صلعم دست خود را
بر روی نهادند پس آن صورت معدوم شد انس گفت رضی الله عنه نعل و قبیعه شمشیر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از سیم بود و در میان نعل و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزی ست که نزدیک مقبض از سیم و جز آن
سازند و نعل چیزی ست که جانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت دو زره بودند که آنها
را از سلاح بنی قینقاع بدست آورده بودند یکی سعدیه و دیگر فضه و زرهی بود که او را ذات الفضول میگفتند پوشیده بودند آنرا
در روز حنین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم زره حضرت داود علیه السلام بود آنکه ایشان روز
قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را ذو السبوغ میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کمربندی بود از ادیم در وی سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود و چون آنحضرت
وفات یافتند گذاشتند دو جامه حبره و حبره نوعی ست از چادرهای یمن و ازاری عمانی و دو جامه صحاری و
قمیصی صحاری و قمیصی سحولی و جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادر علمدار و گلیمی سفید و چند کوفیه خرد غیر بلند سه یا چهار و
لحافی رنگین بود از پشم و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظرفی از چرم بود که در وی می نهادند آئینه و شانه عاج
و سرمه دان و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از چرم بود و حشو آن بجای پنبه لیف خرما
بود و قدحی بود که سه موضع لب صفائح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ و آوندی کلان از صفر که در وی
حنا و سمه بیامیختند تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بر سر می نهادند وقتی که در سر اثر حرارت می یافتند و پیاله بود
از شیشه و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان و پیمانه بود که بوی صدقه فطر می پیمودند و چهار
حصه صاع بود و انگشتری بود از سیم که نگین وی هم از وی بود بر آن کلمه محمد رسول الله کنده بودند بقولی وی از آهن
بود و جای وصل نگینه با حلقه بسیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو موزه ساده هدیه
فرستاده بود و پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم پوشیدند آنها را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گلیمی بود سیاه
و عمامه که او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت دو جامه بودند برای نماز جمعه بجز آن جامه ها که سائر ایام
می پوشیدند و رومال بود که می مالیدند آنرا بر روی بعد وضو **و از جمله معجزات** آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قرآن است و او بزرگترین معجزه هاست هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتوانند آورد و خبر داد از اخبار
گذشته و آینده مطابق واقع و از آنجمله شق صدر است که در زمان خردسالی ملائکه سینه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم شگافتند و

فی معجزات آنحضرت صلعم

بایمان وعلم پرساختند وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند قوم را از قصهٔ اسراء و قوم
پس کفار تکذیب کردند و بعض علامات بیت المقدس که آنحضرت آنها را تامل نفرموده بودند پرسیدند
خدایتعالی بیت المقدس را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم منکشف ساخت تا هرچه آن قوم می پرسیدند آنحضرت صلعم
بواقعی بیان میفرمودند وازانجمله شگافته شدن ماه است وازانجمله آن است که قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را بکشند چون آنحضرت صلعم برآمدند آنجماعه نظر بر زمین افگندند و اذقان ایشان بر سینه های ایشان
افتاد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمدند و بر سر ایشان ایستادند و یک مشت خاک گرفتند و فرمودند که
شاهت الوجوه و در روی ایشان انداختند پس نرسید چیزی از آن سنگریزه ها بکسی از ایشان مگر کشته شد
روز بدر وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز حنین انداختند یکمشت خاک در روی دشمنان
پس خدایتعالی آنجماعه را هزیمت داد وازانجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار پنهان شدند
عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست وازانجمله آنست که چون سراقه بن مالک
تعاقب آنحضرت کرد وقت هجرت غرق شدند قوائم اسپ او در زمین سخت وازانجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دست خود رسانیدند به پشت بزغاله که هنوز نر بوی نرسیده بود پس شیر داد آن بزغاله
و همچنین بزام معبد شیر داد حال آنکه شیرده نبود وازانجمله آن ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کردند
برای عمر رضی الله عنه که خدایتعالی بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس همچنان واقع شد وازانجمله آنست
که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدایتعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود
در چشم ایشان افگندند حال آنکه ایشان درد چشم داشتند پس همان ساعت [یعنی از چشم ایشان الم] شفا حاصل شد و هیچگاه
بعد از ان درد چشم ایشانرا عارض نگشت وازانجمله آنست که بچشم قتاده بن النعمان زخم رسید و آب شد
بر رخساره سیلان کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن چشم را بجای او نهادند پس آن چشم بهترین
چشمان او و باجمال ترین آنها شد وازانجمله آن ست که دعا کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای
عبدالله ابن عباس که خدایتعالی او را تاویل قرآن و فقه فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد
وازانجمله آنست که دعا کردند به برکت در خرماهای جابر و آن بغایت قلیل بود پس جابر از ان حق غرما ادا
ساخت و سیزده وسق باقی ماند وازانجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس از ان با
از همه پیشتر میرفت وازانجمله آنست که دعا کردند برای انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد

وازانجمله آنست که استسقا نمودند پس پیوسته یکهفته باران می آمد بعد ازان دعا رفع باران کردند پس
منقطع شد سحاب فی الحال وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کردند بر عتبة بن ابی لهب
حال آنکه از آسمان یک لخته ابر هم ظاهر نبود ۱۲
بهلاک پس او را شیر بکشت در زرقا از نواحی شام وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی را
دعوت فرمودند باسلام گفت هیچ گواه هست برانچه میگوئید فرمودند آری این درخت گواهی خواهد داد بعد
ازان درخت را طلبیدند پس پیش آمد ازو گواهی خواستند گواهی داد سه نوبت بعد ازان بجای
خویش رجوع کرد وازانجمله آنست که امر کردند دو درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق شدند
وازانجمله آنست که امر کردند انس را که برود بسوی درختی چند از خرما و بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمایند شما را که فراهم آئید پس بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس
را که ایشان را بگوید که بجای خویش بروند پس بجای خویش رفتند وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بخواب رفتند پس درختی زمین را کافته کافته نزدیک آنحضرت صلعم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یعنی زمین را از هم جدا کرده ۱۲
استاد چون آنحضرت صلعم بیدار شدند اصحاب قصه را بعرض رسانیدند فرمودند این درختی ست که اذن خواست
از پروردگار خود که سلام کند بر من پس خدا تعالی او را اذن داد وازانجمله آنست که سلام کردند بر آن حضرت
صلی الله علیه وسلم سنگ و درخت دران شبها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند که السلام علیک
یا رسول الله وازانجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در مکه بر من
سلام میکرد پیش ازانکه مبعوث شوم وازانجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبر ساخته شد
ستونی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند ناله و فریاد کرد وازانجمله آنست که تسبیح گفتند
سنگریزه در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم و همچنین طعام تسبیح گفت وازانجمله آن ست که کافران برای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشت بزی زهر آمیخته دادند پس خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آن بز که در وی
زهر ست وازانجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت کرد که مالکان او علف کم میدهند
وکار بسیار میفرمایند وازانجمله آنست که مادهٔ آهو بخدمت آنحضرت التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وی را از قید خلاص کنند تا شیر دهد دو بچهٔ خود را بعد ازان باز آید پس آنحضرت صلعم او را خلاص ساختند
و او بشهادتین تلفظ کرد وازانجمله آنست که خبر کردند روز بدر که فلان کافر اینجا کشته خواهد شد و فلان اینجا
پس تجاوز نکرد هیچکس از ایشان ازان محلی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او تعیین فرموده بودند.

واز انجمله آنست که خبر دادند با آنکه جماعهٔ از امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دریا غزا خواهند کرد وام
(جنگ با کفار ۱۲)
حرام از ایشان ست پس همچنان واقع شد واز انجمله آنست که خبر دادند که عثمان را رضی الله عنه بلاے
شدید پیش خواهد آمد پس اینصورت واقع شد و درهمان بلا مقتول شدند واز انجمله آنست که انصار را
فرمودند که شما را پیش آید بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح خواهند داد پس این صورت در زمان
معویه رضی الله عنه واقع شد واز انجمله آنست که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند این فرزند من سید ست
ونزدیک ست که خدا تعالی صلح افگند بسبب وی درمیان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنان
واقع شد واز انجمله آنست که آنحضرت صلعم خبر دادند بقتل اسود عنسی کذاب شبی که کشته شد و با آنکه کشنده او
کیست و وی در صنعا بود که شهری ست بیمن واز انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند ثابت
بن قیس را العیش حمیدًا وقتل شهیدًا زندگانی کنند درحالیکه ستوده باشد وکشته شود در حالے که
شهید باشد پس شهید شد روز یمامه واز انجمله آنست که مرتد شده مردی وپیوست بمشرکان پس
خبر رسید بآن حضرت صلی الله علیه وسلم که او بمرد فرمودند که زمین اورا قبول نخواهد کرد پس هربار
که دفن میکردند زمین اورا بیرون می انداخت واز انجمله آنست که شخصی بدست چپ طعام بخورد و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند بدست راست بخور او بهانه کرد که نمی توانم که بدست راست خورم فرمودند
توانائی مبادترا پس بعد از ان نتوانست که دست راست بردارد بسوی دهان خود واز انجمله آن ست
که داخل شدند روز فتح مکه در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبه معلق بودند و بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک و میفرمودند جاء الحق وزهق الباطل و آن بتان می افتادند
واز انجمله ست قصه مازن بن عضوبه وحاصل قصه آنست که وی از جوف صنمی این کلمات شنید یا مازن
اسمع تسر + ظهر خیر وبطن شر + بعث نبی من مضر + بدین الله الکبر + فدع نحیتا من حجر + تسلم من حر سقر
وبار دیگر این کلمات شنید اقبل الی اقبل + تسمع ما لا تجهل + هذا نبی مرسل + بوحی منزل + فآمن به کی
تعدل + عن حر نار تشعل + وقودها بالجندل + واین معنی اورا باسلام آورد واز انجمله ست قصه سواد بن
قارب وحاصل این قصه آنست که وی درجاهلیت کاهن بود که جن وے را از حوادث مستقبله خبر میداد
جن وی سه شب وی را از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم
البته می باید کرد خبر داد بموجب این خبر آمده مسلمان شد واز انجمله آنست که گواهی داد سوسمار به نبوت

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واز انجملہ آنست کہ آنحضرت خورانیدند ہزار کس را از یک صاع جو در غزوہ
خندق پس ہمہ سیر شدند و طعام زیادہ بود از حال اول واز انجملہ آنست کہ توشہ لشکر بآخر رسید پس
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جمع فرمودند بقایائی توشہ و دعای برکت کردند بعد ازان قسمت کردند انرا
درمیان ہمہ لشکر پس کفایت کرد ہمہ را واز انجملہ آنست کہ آورد ابوہریرہؓ بخدمت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم یک مشت خرما وگفت یا رسول اللہ دعا کن برای من درین خرما برکت پس دعا کردند ابوہریرہؓ
گفت ازان در انبان کردم و ہر چند بر می آوردم تمام نمیشد چندین وسق در راہ خدا صرف کردم و ہمیشہ
ازان میخوردم و میخورانیدم تا آنکہ عثمان رضی اللہ عنہ کشتہ شد آنگاہ برکت مفقود گشت و ازان جملہ
آنست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعوت کردند اہل صفہ را برای یک پیالہ از ثرید ابوہریرہ رضی اللہ عنہ
گفت کہ پیش می آمدم و متعرض میشدم تا مرا نیز خوانند تا آنکہ برخاستند قوم و نبود در پیالہ مگر اندکے در کنارہا
وے پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را جمع کردند یک لقمہ شد آنرا بر انگشتان خود بنہادند و
فرمودند بخور برکت نام خدا گفت ابوہریرہ قسم بخدا کہ میخوردم ازان تا آنکہ سیر شدم واز انجملہ آنست
کہ جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ قوم آشامیدند و وضو کردند و
ایشان ہزار و چہار صد کس بودند واز انجملہ آنست کہ آوردند بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیالہ کہ
دروی فی الجملہ آب بود پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواستند کہ انگشتان خود را دران پیالہ نہند
وی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہار انگشت دران نہادند و فرمودند یاران بیائید پس
ہمہ وضو کردند و ایشان میان ہفتاد و ہشتاد بودند و از انجملہ آنست کہ در غزوۂ تبوک وارد شدند بر
آبی اندک کہ یک کس را سیراب کند ولشکر تشنہ بود پس شکایت کردند بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را دران آب بخلانید پس جوش زد آب و سیر شدند
اہل لشکر و ایشان سی ہزار کس بودند واز انجملہ آنست کہ شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ آب چاہ ایشان شور ست پس رفتند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با جماعۂ از اصحاب تا آن کہ
ایستادند بر چاہ ایشان و آب دہن خود انداختند دران چاہ پس جاری شد آب شیرین ہر چند آب
می کشیدند منقطع نمی شد واز انجملہ آنست کہ آورد زنی بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کودک خود را
کہ کل شدہ بود پس دست رسانیدند بر سر وی پس ہموار گشت موی سر او و دور شد بیمارے او و اہل

یمامه آن را شنید پس آورد زنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک مسیلمه کذاب و او دست رسانید
بسر او پس آن کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از آن جمله آن ست که بشکست
روز بدر شمشیر عکاشه پس عطا کردند آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیمه پس گشت آن هیمه شمشیر
و ماند نزدیک او و از انجمله آنست که در خندق پشته پیش آمد که هر چند کلند می زدند در وی اثر نمی کرد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست خود وی زدند پس گشت تل که از هم پاشید و از آن جمله آن ست
که دست رسانیدند بپای ابی رافع که شکسته بود پس درست شد گویا هیچکاره بیماری نداشت و معجزات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن زیاده تر اند که کتابی احاطه آن کند یا دفتری جمع نماید وفات
یافتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که بشصت و سه سال رسیده بودند و غیر این نیز روایت
کرده اند در روز دوشنبه وقتیکه گرم شد چاشت بتاریخ دوازدهم از ربیع الاول و بیمار ماندند چهارده روز
و مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت بود نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاله
آب پس داخل میکردند در وی دست خود را و مسح میکردند بوی روی خود را و می فرمودند اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی
سَکَرَاتِ الْمَوْتِ خداوندا امداد کن مرا بر شقتهای مرگ و چون مقبوض شدند حاضران آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را بچادر حبره پوشیدند و بقولی فرشتگان این چادر را انداخته بودند و در آنوقت بعض اصحاب از فرط
بیطاقتی انکار موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و این از عمر منقول ست و عثمان رضی الله تعالی عنه
گنگ شد و علی کرم الله وجهه جا مانده شد و در اصحاب هیچکس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق رضی الله
تعالی عنهما نبود بعد از آن مردمان از دروازه حجره شنیدند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غسل ندهید
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طاهر و مطهر اند بعد از آن آوازه دیگر شنیدند که آنحضرت را غسل دهید که
گوینده حرف اول شیطان بود دشمن خدا و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین کلمات اِنَّ فِی
اللّٰهِ عَزَاءً مِّنْ كُلِّ مُصِيْبَةٍ وَّخَلَفًا مِّنْ كُلِّ هَالِكٍ وَّدَرَكًا مِّنْ كُلِّ فَائِتٍ فَبِاللّٰهِ فَثِقُوْا وَاِلَيْهِ فَارْجِعُوْا فَاِنَّ
الْمُصَابَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ ط معنیش آنکه نزدیک خدا تعالی دلاساست از هر مصیبت و عوضی ست از
هر میرنده و تدارکی ست از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نمائید بتحقیق مصیبت
زده آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامه را از تن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برکشند یا با جامه غسل دهند پس خدا تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد

وفات پیغمبر شریف

دگویند که نمیدانستند که کیست گفت غسل دهید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در جامه های آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس بیدار شدند و پیچان کردند و متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد آنجا اوس انصاری و علی رضی الله عنه دست بر شکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد پس چیزی بیرون نیامد گفت صلی الله علیک لقد طبت حیاً و میتاً درود خدا بر تو باد پاکیزه در حال حیات و موت و تکفین کردند در سه جامه سفید سحولی و سحول نام دهی ست یمین و دران جامها کرته و دستار نبود بلکه سه چادر بودند که در انها آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیچیدند بغیر آنکه هیچ دوخت باشد و نماز گزاردند بر آنحضرت صلعم تنها تنها امامت نمیکرد ایشان را هیچکس و فرش کرده شد زیر آنحضرت در قبر قطیفهٔ سرخ که آنرا در حال حیات می پوشیدند شقران آنرا البقیر در آورد و کنده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد و مضبوط کرده شد بر آنجا خشت خام و اختلاف کردند اصحاب که لحد کنند یا شق و از اصحاب یکی لحد میکرد و دیگری شق پس اتفاق کردند بر آنکه هر که پیشتر بیاید کار خود کند پس لحد کننده بیامد و لحد کرد و این همه در خانهٔ عائشه رضی الله تعالی عنها واقع شد و با آنحضرت صلعم مدفون شدند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه وسلم

بعنایت ایزد بیچون باتمام رسید رسالهٔ سرور المحزون از تصانیف زبدة الابرار شاه ولی الله محدث دهلوی در مطبع مجتبائی واقع دهلی باهتمام محمد عبد الاحد بتاریخ دهم جمادی الآخر سنه ۱۳۰۷ هجری طبع گردید

[illegible]

1307